

دکتر جان اسوالت، پادشاهان، جلسه ۳

اول پادشاهان ۱:۲۸-۵۲

جان اسوالت و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

بگذارید مروری بر پیشینه‌ای که در برگه امشب وجود دارد، داشته باشم. در عهد عتیق، مرتباً ایده سوگند خوردن به نام خدا وجود دارد. و معمولاً، در متن عبری اصلی، سوگند کامل وجود ندارد.

اما چیزی شبیه به این بود که، اگر چنین و چنان نکنم، خداوند مرا بکشد. این به معنای سوگند خوردن به نام خداست، سوگند خوردن به نام خداست، یا نذر کردن به نام خداست. عین روجل، جایی که ادونیا در حال نصب مجسمه خود بود، حدود نیم مایل در جنوب شرقی اورشلیم، در پایین دره قدرون قرار دارد.

و فقط برای اینکه این را درک کنم، سعی می‌کنم خودم را زیاد درگیر این موضوع نکنم؛ شهر داوود آنجاست و دره قدرون اینجا. در نهایت، قرار بود معبد آنجا ساخته شود. اینجا دره تیروپه نام داشت، و سپس اینجا دره هینوم بود که جهنم است.

اینجا محل دفن زباله بود. عین روجل همین پایین بود، تقریباً نیم مایلی جنوب جایی که شهر داوود بود. چشمه جیحون اینجا قرار داشت و بعداً در مورد آن صحبت خواهیم کرد.

در نهایت، حزقیا تونلی زیر شهر حفر کرد - نحوه انجام این کار جالب است - و در اینجا استخری ساخت که در نهایت به استخر سیلوحا تبدیل شد.

اما ایده این بود که آب را به داخل دیوارهای شهر ببرند. در حال حاضر، ظاهراً برای ورود آن به داخل دیوارها، باید کمی کندکاری می‌شد، اما با وجود ارتشی که شهر را محاصره کرده بود، این کار همچنان خطرناک بود. خب، این چشمه جیحون است.

به معنای واقعی کلمه، ده‌ها هزار گالن در ساعت از آن چشمه بیرون می‌آید. آنها احتمالاً فکر می‌کنند که آن - روگ بخشی از همان سفره آب زیرزمینی است، اما به همان اندازه چیزی تولید نمی‌کند. بنابراین، این چیزی است که ما در مورد این دو چشمه صحبت می‌کنیم.

حال، به نظر می‌رسد که خانواده‌های کاهنی رقیب در اسرائیل وجود داشتند. یکی از آنها از یکی از پسران هارون و دیگری از پسر او بود. او در ابتدا چهار پسر داشت.

دو نفر اول، همانطور که به یاد دارید، به دلیل تقدیم آتش عجیب مردند. و بنابراین، العازار و ایتامار باقی ماندند. در کتاب یوشع، العازار کاهن اعظم است و پسرش، فینحاس، جانشین او شد.

این آخرین چیزی است که از آنها می‌شنویم. وقتی به سموئیل می‌رسیم، خیمه در شیلوه، تقریباً در نیمه راه بین اورشلیم و شکیم، قرار دارد و کاهن آن الی پسر ایتامار است. بنابراین، ما دقیقاً نمی‌دانیم چه اتفاقی افتاده است.

آیا دو خانواده کاهن رقیب وجود داشتند؟ اما پس از کشته شدن پسران الی، هنگامی که تابوت عهد توسط فلسطینیان ربوده شد، یکی از نوه‌هایش فرار کرد و او همچنان کاهن داوود بود و پسرش ابیاتار بود. بنابراین اینجاست که ما دو کاهن داریم، صادوق، که از نوادگان العازار است، و ابیاتار، که از نوادگان ایتامار است. و این، باز هم، بخشی از آنچه در اینجا در کل این مبارزه در جریان است.

بنابراین، کریتیان و فلیتیان، که بیشتر به موریانه‌ها شباهت دارند، محافظ شخصی داوود بودند. و به احتمال زیاد، فلیتیان، فلسطینی، به احتمال زیاد، اینها افرادی هستند که زمانی که او یک مزدور فلسطینی بود، به نزد او آمدند. بنابراین، فکر کردن به این موضوع بسیار جالب است.

اما اینها افرادی هستند که به داوود وفاداری شخصی دارند، هر اتفاقی که بیفتد - بالاخره، شاخ‌های روی قربانگاه. ما قربانگاهی در بئر شبع کشف کرده‌ایم که به ما تصویری از این چیزها می‌دهد.

خب، دو تا دیگه هم اون طرف هست. خب، اون شاخ‌ها روی قربانگاه هستن. هیچ‌وقت به ما گفته نشده که هدفشون چی بوده.

اما احتمالاً بهترین حدس این است که آنها فقط برای جلوگیری از افتادن قربانی‌ها آنجا هستند. و از آنجایی که آنها به طور خاص با خون پاشیده می‌شدند، به نظر می‌رسد که این ایده را ایجاد کرده است که اگر مرتکب گناهی غیر عمدی شده‌اید، می‌توانید به قربانگاه، شاخ‌های قربانگاه، بچسبید و نجات پیدا کنید. باز هم، حدس و گمان خوبی در مورد اینکه دقیقاً چه اتفاقی می‌افتد، وجود دارد.

اما اینها شاخ‌های محراب هستند. خب، این پیشینه است. سوالی یا نظری دارید؟ بله؟ خب، می‌دانید، من یک بار در مورد شاخ‌ها مطالعه کردم.

و چیزی که من به آن رسیدم این بود که شاخ‌ها به نوعی نمایانگر قدرت هستند. بنابراین، چهار شاخ قدرت خدا هستند و خون روی آن به نوعی به عیسی می‌رسد. و بنابراین، وقتی به آن می‌چسبید، انگار... خب، به آن بچسبید.

کمی دیگه بهش میرسیم. خوبه. باشه، چیز دیگه ای هم هست؟ بله؟ سوالی که برای اونایی که دارن تماشا میکنن اینه که، یکی از چهار رودی که در کتاب پیدایش از باغ عدن جاری میشه، جیحون هست.

آیا این به نحوی به این یکی مربوط می‌شود؟ و جواب این است که نمی‌دانم. من از شخصیت تووی در فیلم ویولون‌زن روی پشت بام «خوشم می‌آید. می‌خواهی بدانی چرا این کار را می‌کنیم؟ بهت می‌گویم»

نمی‌دانم. اما مطمئناً فکر کردن به اینکه به نحوی اینجا ارتباطی وجود دارد، الهام‌بخش است. اما چه ارتباطی؟ هیچ‌کس نمی‌داند.

بسیار خوب. خب، بتشبع آمده و گفته است، داوود، آیا تو به ادونیا گفته‌ای که این کار را بکند و به بقیه‌ی ما، نگفته‌ای؟ و بعد ناتان بعد از او وارد می‌شود. ظاهراً بتشبع در حالی که داوود با ناتان صحبت می‌کرد، فرستاده شده بوده است.

و حالا در آیه ۲۸ می‌گوید، بتشبع را فرا بخوانید. پس، او دوباره فراخوانده شد. پس، او به حضور پادشاه آمد و در مقابل او ایستاد.

سپس پادشاه سوگند یاد کرد که به خداوند زنده سوگند یاد کند. و باز هم، این بخشی از سوگند کامل است.

به حیات خودم، به حیات خداوند، به خداوند و غیره که مرا از هر تنگی رهایی داده است. من مطمئناً امروز آنچه را که به نام خداوند، پادشاه اسرائیل، برای تو سوگند یاد کردم، انجام خواهم داد.

سلیمان، پسر بعد از من پادشاه خواهد شد و به جای او بر تخت من خواهد نشست. فکر می‌کنم، بدون هیچ شکی، داوود در مغز مه‌آلودش به یاد می‌آورد. بله، بله، من آن روزها را به یاد می‌آورم، پنج، شش، ده سال پیش، وقتی که یک جشن بزرگ داشتیم، و من اعلام کردم که سلیمان جانشین من خواهد بود و در مورد تمام وسایلی که برای معبد جمع کرده بودم صحبت کردم.

آره، به جورایی یادمه. اما نکته‌ی کلیدی اینه که یادش مونده به قولی داده. به نذری کرده

و حالا آن را دو برابر می‌کند. او نذری را بر نذری دیگر می‌افزاید. بله، این چیزی است که قرار است اتفاق بیفتد.

حالا، دوباره، فکر می‌کنم هفته‌ی پیش به این موضوع اشاره کردم، اما بگذارید دوباره بگویم. فکر می‌کنم کاملاً مشخص است که ادونیا این را به خاطر دارد. در غیر این صورت، او سعی نمی‌کرد این کار را در نیم مایلی جنوب شهر با برخی از دلان قدرت کلیدی در پادشاهی انجام دهد.

او می‌داند که در واقع به سلیمان وعده داده شده، اما مدت زیادی گذشته است. پیرمرد کاملاً گیج است و شاید بتوانیم این کار را انجام دهیم. اما نه، به خاطر بت‌شعب و ناتان این اتفاق نخواهد افتاد.

حالا، در مورد نذرها چطور؟ در اینجا قسمت‌هایی از کتاب مقدس آمده است که از شما می‌خواهم به آنها نگاه کنید. قربانی شکرگزاری به خدا تقدیم کنید و نذرهای خود را به خدای متعال ادا کنید. در روز سختی مرا بخوانید، و من شما را نجات خواهم داد، و شما مرا جلال خواهید داد.

ای خدا، باید نذرهایم را به تو ادا کنم. قربانی‌های شکرگزاری به تو تقدیم خواهم کرد، زیرا تو جان مرا از مرگ رهایی دادی، و پاهایم را از افتادن، تا بتوانم در نور حیات در حضور خدا راه بروم. ای خدا، ستایش در صهیون شایسته توست، و نذرها به تو ادا خواهد شد.

حالا، چرا لازم است به عهد و پیمان خود وفا کنیم؟ منظورم این است که بله، ما قول می‌دهیم، می‌گوییم که قرار است کارهایی انجام دهیم، اما شرایط تغییر می‌کند. چرا این تأکید بر اینکه، من به عهد و پیمانم عمل خواهم کرد، من باید به عهد و پیمانم عمل کنم، وجود دارد؟ نظر شما چیست؟ آنجا چه خبر است؟ اگر خدا قائم به ذات است، اگر او تنها مرجع است، پس این من را مسئول می‌کند، بله؟ ایده عهد و پیمان. بله، اینجا دوباره با شخصیت خدا روبرو هستیم.

خدا خدایی است که به عهد و پیمان خود پایبند است. نکته قابل توجه در مورد او این است که، برخلاف ما، او به وعده‌های خود عمل می‌کند. به خدایان، اصلاً نمی‌توانید به آنها تکیه کنید، زیرا خدایان فقط انسان‌هایی هستند که بزرگ‌نمایی شده‌اند.

بنابراین، ببخشید که دستور زبان بدی دارم، آنها از ما بهترند، اما از ما هم بدترند. گاهی اوقات، آنها بیشتر از ما به وعده‌هایشان عمل می‌کنند، اما بسیاری از اوقات، کمتر از ما به وعده‌هایشان عمل می‌کنند. و نکته قابل توجه در مورد این خدا این است که، نه، او یک انسان بزرگ‌نما نیست.

او به وعده‌هایش عمل می‌کند. او صادق است. اعداد ۳۰ آیه‌ای دارد که موسی آن را نوشته است.

گفته شده است که موسی به آنها گفت؛ این چیزی است که خداوند دستور داده است؛ اگر کسی برای خداوند نذر کند یا سوگند یاد کند که خود را به توافقی ملزم کند، نباید کلام خود را بشکند. او باید هر کاری را که از دهانش بیرون می‌آید انجام دهد. بسیار خوب، این فرمانی از جانب خداست.

شما باید این را نگه دارید. چرا؟ برای دریافت نعمت او، بله؟ چون ما نمایندگان او هستیم. به همین دلیل است که زنا ممنوع است.

تو خودت را پیرو یهوه می‌نامی، اما به قولت عمل نمی‌کنی؟ تو خودت را پیرو یهوه می‌نامی، و قول‌هایی می‌دهی که به آنها عمل نمی‌کنی؟ او، او، او، خب، خدای ما هم همینطور است. خدای ما هم همین کارها را می‌کند. اما نه، نه، این خدا به وعده‌هایش عمل می‌کند، و بنابراین قوم او هم باید به وعده‌هایشان عمل کنند.

باز هم، بعضی از شما بارها حرف‌های من را شنیده‌اید، بنابراین هر آنچه را که من می‌دانم می‌دانید. اما من هرگز مردی را فراموش نکرده‌ام که وقتی پدر جوانی بودم به من گفت اگر قرار نیست کاری را انجام دهی، نگو که انجامش می‌دهی. اگر به کودک بگویی، اگر یک بار دیگر این کار را بکنی، این اتفاق می‌افتد، و وقتی کودک یک بار دیگر آن را انجام داد، حاضر به انجام آن نباشی، فقط به آن کودک آموخته‌ای که هیچ قانون علت و معلولی وجود ندارد.

من از این بابت خیلی سپاسگزار بوده‌ام. اگر نمی‌خواهی این کار را انجام دهی، پس به خاطر ترحم، این را نگو. بارها و بارها، والدین جوانی را دیده‌ام که می‌گویند، عزیزم، اگر یک بار دیگر این کار را بکنی، به دست سلی می‌زنم.

او، عزیزم، دوباره این کار را کردی. حالا، این کار را نکن. خواهش می‌کنم رفیق، بیا این کار را نکنیم.

خب، بهتر است دیگر بس کنم. بنابراین، به عنوان نمایندگان خدا، از ما خواسته شده است که وفاداری او را نشان دهیم، نشان دهیم که حقیقتی در جهان وجود دارد. به این نسل، نسل پساحقیقت می‌گویند.

این موضوع که کتاب مقدس واقعاً از حقیقت به عنوان واقعیت عینی صحبت نمی‌کند، مرا بسیار مجذوب خود می‌کند. بلکه از حقیقتی بودن سخن می‌گوید. و می‌بینید، اگر او تنها خالق جهان است و کاملاً حقیقی است، پس می‌توانیم انتظار داشته باشیم که در جهان او، چیزهایی وجود داشته باشند که حقیقی باشند.

چرا امروزه مفهوم حقیقت را از دست می‌دهیم؟ چون داریم آن کتاب را از دست می‌دهیم. باشه، ادامه بده. بتشیع صورتش را به زمین خم کرد و در مقابل پادشاه سجده کرد و گفت: «خداوند، داوود پادشاه، تا ابد زنده بماند».

داوود پادشاه گفت، صادوق کاهن، ناتان نبی و بنایاهو پسر یهویداع را فرا بخوانید. به یاد داشته باشید، یوآب، سردار، آنجا در عین روجل با ادونیا است. بنایاهو نفر دوم فرماندهی است.

بنابراین در اینجا ما یک کاهن، یک پیامبر و مرد زور، به اصطلاح قدرت مدنی داریم. ما عیسی را چه می‌نامیم؟ پادشاه؟ پیامبر؟ کاهن؟ تمام تمرکز اقتدار، اقتدار مذهبی در قربانی، اقتدار نبوی در کلام خدا و اقتدار مدنی در قدرت دولت. تمام قدرت در عیسی نهفته است، بیشتر از تمام نمایندگان پیشین او، و آن حس در او وجود دارد.

چون به حضور پادشاه رسیدند، به ایشان گفت: «خدمتگزاران سرورتان را با خود ببرید و پسر سلیمان را بر قاطر من سوار کنید و او را به جیحون ببرید.» زیرا آدونیا در کنار چشمه ای تاج پادشاهی را بر سر گذاشته است.

سلیمان در کنار چشمه بزرگتر تاج پادشاهی را بر سر گذاشته است. ماجرای پادشاهان و آب چیست؟ منبع حیات. منبع زندگی.

این شخص، با نیروی شخصی خودش، نظم را برقرار می‌کند، و نظم کلید زندگی است. به همین دلیل است که ما از بی‌نظمی وحشت داریم. و در آب خروشان است که آن را می‌بینیم.

بنابراین، ما به عنوان یک ملت، نمی‌توانیم بدون نظم زندگی کنیم، و خدا آن را فراهم کرده است. به همین دلیل است که پولس با احتیاط می‌گوید: «به عنوان یک مسیحی، از هرج و مرج حمایت نکنید زیرا من، خدا، نظم را برقرار کرده‌ام.» در آخرین روز عید، روز بزرگ، عیسی ایستاد و فریاد زد: «اگر کسی تشنه است، برای نوشیدن نزد من بیاید.»

هر که به من ایمان آورد، چنانکه کتاب مقدس گفته است، از قلبش نهرهای آب زنده جاری خواهد شد. حال، او درباره روح گفت، که کسانی که به او ایمان آورند، آن را دریافت خواهند کرد، زیرا هنوز روح هنوز عطا نشده بود زیرا عیسی هنوز جلال نیافته بود. آیا زمان دیگری را به یاد دارید که عیسی درباره آبی که از او بیرون می‌آمد صحبت کرد؟ زن سامری.

اگر می‌دانستید با چه کسی صحبت می‌کنید، از او می‌پرسیدید و او به شما آب زنده می‌داد. بنابراین، آنچه بارها و بارها در کتاب مقدس می‌بینیم، این تصاویر از آنچه قرار است اتفاق بیفتد است. آیا سلیمان منبع حیات است؟ خیر.

اما در این عمل تاجگذاری در آن چشمه بزرگ، او نماینده کسی است که در واقع منبع زندگی است. باز هم اگر بهتر نمی‌دانستید، فکر می‌کردید که این کتاب الهام گرفته شده است. اما قطعات خیلی خیلی خوب با هم جور در می‌آیند.

و آنچه می‌بینید، نه تنها پادشاه و عیسی، بلکه نحوه برگزاری اعیاد را نیز می‌بینید. این عید خیمه‌ها است. سه عید وجود داشت که انتظار می‌رفت هر مردی به معبد بیاید.

عید فصح در ماه آوریل است. حدوداً مربوط به نوبه میوه‌ها است که همان پنطیکاست است، حدوداً مربوط به اول ژوئن و عید خیمه‌ها. عید فصح در همان ابتدای برداشت محصول است.

خیمه‌ها «در انتهاست». خیمه‌ها «حدود ۱۵ سپتامبر بود. خب، نه، در واقع حدود ۳۰ سپتامبر است»

باز هم، تقویم برای سفرهای عبری قمری است. و هر سه سال، باید یک ماه اضافه کنید. بنابراین، بعضی از سال‌ها ۱۳ ماه دارند تا دوباره به ترتیب زمانی برگردند.

بنابراین، شما هرگز نمی‌توانید دقیقاً بگویید که چه زمانی این اتفاق خواهد افتاد. اما این زمانی است که آنها بیرون می‌روند و در آلودگی زندگی می‌کنند. جشن خیمه‌ها «خیلی بهتر از «جشن آلودگی» به نظر می‌رسد.

اما همینکه که هست. یادآوری اینکه خدا چقدر تو صحرا از شون مراقبت کرد. ۴۰ سال تو آلودگی زندگی کردیم.

و خدا از ما مراقبت کرد. در تمام این مدت، به یاد داشته باش، به یاد داشته باش. اکنون، در پرتو آنچه به یاد می‌آوری، زندگی کن.

و کاملاً مشخص نیست. برخی از توصیفات عید خیمه‌ها در اواخر عهد جدید، ظاهراً حاکی از آن است که آنها هر روز به مدت هفت روز، به حوض سیلوحا می‌رفتند و آب می‌آوردند، آن را بالا می‌آوردند و در معبد می‌ریختند. اما به نظر می‌رسد که مطمئناً در روز آخر، روز بزرگ، این کاری بود که آنها انجام می‌دادند.

خب، می‌توانید آنها را ببینید. آنها اینجا می‌آیند، آواز می‌خوانند، می‌رقصند، سطل‌های آب حمل می‌کنند. و این مرد دیوانه اهل ناصره.

اگر کسی تشنه است، بیاید پیش من و بنوشد. دیوانه. دیوانه است.

همه این‌ها به چه چیزی اشاره دارند؟ همه این جشنواره‌ها به چه چیزی اشاره دارند؟ آنها به عیسی مسیح اشاره دارند. من کسی هستم که همه این‌ها درباره اوست. جای تعجب نیست که آنها سعی کردند او را بکشند.

این یارو دیوونه‌ست. و قراره رومی‌ها رو به جونمون بندازه. قراره بی‌نظمی ایجاد کنه.

چقدر کم می‌فهمیدند. من اغلب خوشحال بوده‌ام که آن موقع زنده نبودم. می‌ترسم که شاید در سمت اشتباه بوده باشم.

چون این، این یه حرف انقلابیه که داره میزنه. چی؟ من بهت آب میدم؟ تو کی هستی؟ خدا؟ باشه. بله.

بله. بسیار خوب. حالا توجه کنید که داوود در آیه ۳۵ می‌گوید.

تو باید با او بروی، و او خواهد آمد و بر تخت من خواهد نشست و به جای من سلطنت خواهد کرد. من او را به عنوان حاکم اسرائیل و یهودا منصوب کرده‌ام. این بسیار مهم است.

در واقع، یهودا و دیگر قبایل هرگز واقعاً با هم ادغام نشدند. در تمام مسیر برگشت در یوشع، می‌توانید عبارت یهودا و تمام اسرائیل را ببینید. یک دقیقه صبر کنید.

یهودا بخشی از تمام اسرائیل است، اینطور نیست؟ یا هستند؟ این بخش جغرافیایی است. جالب است که چه مقدار از تاریخ جهان صرفاً نتیجه‌ی جغرافیاست. اما تقریباً همین الان، یک گسست وجود دارد.

این خط الراس را دارید که از بئرشیع در جنوب تا کوه کرمل امتداد دارد. دره جزریل را دارید که به نوعی آن را می‌شکند و سپس ادامه می‌یابد. اینجا یک شکاف دیگر بین جلیل سفلی و جلیل علیا وجود دارد.

اما بین بئرشیع و اورشلیم، اساساً یک خط الراس یکپارچه وجود دارد. بنابراین، بزرگراه درست در امتداد این دو نقطه امتداد دارد. اما از اینجا به بعد، خط الراس شکسته می‌شود.

شش مایل در شمال اورشلیم. به معنای واقعی کلمه، اینجا یهودا است که با این جغرافیا متحد شده است. و بعد بقیه قبایل اینجا هستند.

خب، اینجا یهودا است و اینجا تمام اسرائیل است. حالا اگر به بالا نگاه کردید، و می‌دانم که جزوه این هفته را نداشتید، بیایید نگاهی بیندازیم، این اولین مورد دوم سموئیل ۲، ۴، ۸ و ۹ است. بعد از این، داوود از خداوند پرسید، آیا باید به یکی از شهرهای یهودا بروم؟ حالا او اینجا است. او در سرزمین فلسطینیان است.

« اما شائول مرده است. و داوود به خدا می گوید: « آیا باید به یکی از شهرهای یهودا بروم؟ » و خدا می گوید: « بله، به حبرون برو. » آیا کسی می داند که چرا حبرون مهم است؟ ابراهیم آنجا دفن شده است.

راشل اونجا دفن شده. اونجا وطن منه. باید برم؟ بله، به حبرون

و داود با دو همسرش به آنجا رفت. و مردان خود را که با او بودند، یعنی تمام اهل خانه اش را، به آنجا آورد. و آنها در شهرهای حبرون ساکن شدند.

حال، آیه ۴ را بخوانید. و مردان یهودا آمدند و در آنجا داوود را به پادشاهی بر خاندان یهودا مسح کردند. بقیه آنها چه؟ اما ابتر، پسر نایر، فرمانده لشکر شائول، ایشبوشت، پسر شائول را گرفت و او را به محنایم برد. و او را پادشاه جلعاد کرد.

این منطقه است. و اشیری ها، کمی پایین تر اینجا. و یزرعیل

و افرایم. و بنیامین. و بنیامین درست همین جاست.

و تمام اسرائیل. پس بفرمایید. داوود پادشاه یهودا است.

ایشبوشت پادشاه همه آنهاست. پس این مشکلی است که از قبل پیش روی ماست. داوود، با جاذبه شخصی خود، توانست همه آنها را متحد کند.

اما توجه کنید که وقتی می گوید سلیمان قرار است پادشاه چه کسی باشد، پادشاه یهودا و تمام اسرائیل. خوب، این هم از... دردسر ناشی شد. ابشالوم کجا تاجگذاری کرد؟ این یک امتحان نیست.

حبرون! حبرون! یهودا، ابشالوم را پادشاه کرد. و داوود از اورشلیم به این سمت فرار کرد. و ابشالوم در اینجا کشته شد.

و بنی اسرائیل داوود را به سمت اورشلیم برمی گردانند. و ناگهان، یهودیان می گویند، یک لحظه صبر کنید! اینجا چه اتفاقی دارد می افتد؟ پادشاه به جلعال رفته است. این یعنی عبور از اینجا

، عبور از اردن. نیمی از سربازان اسرائیل، تمام سربازان یهودا را همراهی می کردند. و نیمی از سربازان اسرائیل. پادشاه را در راهش همراهی می کردند.

اما مردان اسرائیل به پادشاه شکایت کردند. مردان یهودا پادشاه را دزدیدند. مردان اسرائیلی اولین کسانی بودند که برگشتند.

و سپس یهودیان هم به این جریان پیوستند. مردان یهودا پادشاه را دزدیدند و به ما افتخار ندادند که در عبور تو، خانواده ات و تمام مردانت از اردن به ما کمک کنیم. مردان یهودا پاسخ دادند که پادشاه یکی از خویشاوندان خود ماست.

چرا این باید تو را عصبانی کند؟ ما هیچ یک از غذاهای پادشاه را نخورده ایم و هیچ طعم خاصی دریافت نکرده ایم. اما بنی اسرائیل ده قبیله دارد، آن دیگری پاسخ داد. بنابراین ما ده برابر تو نسبت به پادشاه حق داریم.

و غیره. تو پادشاه یهودا و تمام اسرائیل هستی. باشه، سلیمان

با جذبه شخصی خودم، با رفتار دقیق خودم با این گروه‌های مخالف، آن را به صورت یک پادشاهی به هم پیوند داده‌ام. چه خواهی کرد؟ ۳۶. بنایاهو، پسر یهویداع، به پادشاه پاسخ داد: آمین

باشد که یهوه، خدای سرورم پادشاه، چنین اعلام کند. همانطور که یهوه با سرورم پادشاه بود، با سلیمان نیز باشد تا تخت او را حتی از تخت سرورم داوود پادشاه بزرگتر کند. شائول چگونه به این امر پاسخ می‌داد؟ تخت او را از تخت من بزرگتر کن؟ در مورد چه چیزی صحبت می‌کنی؟ حال سوال این است که چرا داوود اینگونه پاسخ نمی‌دهد؟ دوم سموئیل ۲۲، ۲۸-۳۴

که اتفاقاً در مزمور ۱۸ نیز تکرار شده است. آنها یکسان هستند. تو فروتنان را نجات می‌دهی، اما چشمانت متکبران را زیر نظر دارد و آنها را تحقیر می‌کند.

این داوود است. ای خداوند، تو چراغ من هستی. خداوند تاریکی مرا روشن می‌کند.

با قدرت تو، می‌توانم ارتشی را در هم بشکنم. با خدای خود، می‌توانم از هر دیواری بالا بروم. راه خدا کامل است.

تمام وعده‌های خداوند به حقیقت می‌پیوندند. او سپر همه کسانی است که به او پناه می‌برند. زیرا کیست خدا جز خداوند؟ کیست جز خدای ما که صخره‌ای استوار باشد؟

حالا به آیه بعدی نگاه کنید. خدا دژ محکم من است و راه مرا کامل می‌کند. راه خدا کامل است، آیه ۳۱

نمی‌تواند این را تحمل کند. آنها خفه شدند NIV، و او راه مرا کامل می‌کند، آیه ۳۳. حال

داره؟ آیه ۳۳ چی میگه؟ این خداست که من رو با قدرت مسلح می‌کنه و راه من رو امن نگه NIV کسی اینجا می‌داره. راه من رو امن نگه می‌داره. به کم بهم فرصت بده

این همان کلمه است. راه خدا کامل است، و او راه مرا نیز کامل می‌سازد. وای

وای. حالا، این به معنی بی‌عیب و نقص نیست. به معنی کامل، تمام و کمال است

خدا دو رو نیست. خدا دو طرفه نیست. خدا همه کاره است، و او این را ممکن می‌کند، همانطور که داوود می‌گوید، برای من هم ممکن است که همه کاره باشم

بنابراین، می‌خواهم از شما بپرسم، با نگاه به این آیات، چطور داوود می‌تواند چنین چیزی را بشنود؟ پست قرار است تخت پادشاهی بسیار بزرگتری از تو داشته باشد. و در آتش هم نخواهد سوخت. چرا که نه؟ با توجه به این آیات

او در آیه ۲۸ از کجا شروع می‌کند؟ فروتنی. فروتنی. من می‌دانم پادشاه کیست

لازم نیست پادشاه کائنات باشم چون من می‌دانم او کیست. بله. آیه ۲۹

خدا برای داوود چیست؟ چراغ من، نور من. بله، بله. تو کسی هستی که به من نشان می‌دهی چگونه راه بروم، چگونه بروم.

من این کار را نمی‌کنم. من نور را تولید نمی‌کنم. تو این کار را می‌کنی.

در آیه ۳۰ تو، چه؟ قدرت. تو قدرت من هستی - آیه ۳۱

خدا دو رو نیست. خدا دو رو نیست. وعده‌های او چطور؟ آنها حقیقت دارند.

چیزی که اینجا می‌بینید این است که داوود می‌داند خدا کیست. و چون می‌داند خدا کیست، لازم نیست چیزی را ثابت کند. لازم نیست آن را به چنگ بیاورد.

او مجبور نیست چنگ بزند. خدایا، آن نوع بینش را به من بده. آن نوع بینش را به ما بده.

جایی که بتوانیم سخاوتمندانه زندگی کنیم. جایی که بتوانیم از پیروزی‌های دیگران شاد شویم. من معمولاً لرد بایرون را به عنوان یک متکلم در نظر نمی‌گیرم، اما او چیزی گفته است که بسیار بسیار درست است.

او گفت، سوگواری کردن با شکست‌خورده‌گان یک چیز است و شادی کردن با پیروزی‌خوران چیز کاملاً دیگری است. بله.

بله. بنابراین، آیه ۳۸، صادوق کاهن، ناتان نبی، بنایاهو پسر یهویداع، چرحیان و فلیتیان رفتند و سلیمان را بر قاطر داوود پادشاه سوار کردند و او را تا جیحون همراهی کردند. صادوق کاهن، ظرف روغن را از خیمه مقدس برداشت و سلیمان را مسح کرد.

سپس آنها شیپور را به صدا درآوردند و همه مردم فریاد زدند: زنده باد سلیمان پادشاه. خب، می‌توانید تصور کنید که این چه تأثیری بر گروه ادونیا که نیم مایل آن طرف‌تر بودند، داشت. و باز هم، فقط باید از مهارت نویسنده در اینجا لذت ببرید.

اون همه سر و صدا اون بالا برای چیه؟ اوه، جاناناتان داره میاد. خب، جاناناتان خبر خوبی خواهد داشت. نه، من اصلاً خبر خوبی ندارم.

آنها سلیمان را پادشاه کرده‌اند. و ۴۸ پاسخ داوود به آن است. باشد که تخت او از تخت تو بزرگتر باشد.

ستایش بر خداوند، خدای اسرائیل، که امروز به چشمانم اجازه داد جانشینی را بر تخت سلطنتم ببینم. نه. ذره‌ای حسادت. نه ذره‌ای غرور خدشه‌دار.

اوه، مگه خدا خوب نیست؟ مگه خدا خوب نیست؟ اون یه جانشین به من داده. آره. تفاوت بین داوود و شائول در مرگ واقعاً شگفت‌انگیزه.

سائول سعی دارد کسی را از مرگ بیرون بکشد که بتواند او را راهنمایی کند. دستپاچه. خدا را شکر که جانشینی به من داده است، و او آدم خوبی است.

می‌خواهم به این شکل بمیرم. همه مهمانان ادونیا، این آیه ۴۹ است. همه مهمانان ادونیا با وحشت برخاستند. و پراکنده شدند، اما ادونیا از ترس سلیمان، رفت و شاخ‌های قربانگاه را گرفت.

به سلیمان گفته شد که ادونیا از سلیمان پادشاه می‌ترسد و به شاخ‌های قربانگاه چسبیده است. او می‌گوید بگذارید سلیمان پادشاه امروز برای من سوگند یاد کند که بنده‌اش را با شمشیر نخواهد کشت. می‌خواهم»
 «سوگند یاد کنید که هر کاری که انجام می‌دهم، مجبور به پرداخت هزینه آن نخواهم بود»

سلیمان از این باهوش‌تر است. اگر خود را شایسته نشان دهد، موی از سرش به زمین نخواهد افتاد. اما اگر بدی در او یافت شود، خواهد مرد.

باز هم، همانطور که فکر می‌کنم هفته‌ی پیش گفتم، رسم این است که وقتی کسی به سلطنت می‌رسد، مخصوصاً اگر در مورد جایگاهش بر تخت سلطنت تردیدی وجود داشته باشد، اولین کاری که می‌کند این است که تمام طرف مقابل را از صحنه حذف می‌کند. خیلی مهم است که سلیمان این کار را نمی‌کند. او افرادی را فرستاد؛ آنها او را از قربانگاه پایین آوردند؛ ادونیا آمد و در مقابل سلیمان پادشاه تعظیم کرد؛ سلیمان گفت، به خانه‌ات برو.

ادونیا مجبور نبود بمیرد. او خواهد مرد، اما مجبور نبود. بنابراین، دوباره به نظر من، ما سلیمان را در اینجا در جایگاه بسیار خوبی می‌بینیم.

او این کار را نکرده و باعث وقوع این اتفاق هم نشده است. و این، به هر نحوی، آخرین سوال این مطالعه به اینجا نرسید. اما این چه چیزی در مورد تحقق اهداف خدا به ما می‌گوید؟ کل این داستان، شما سلیمان هستید.

پدرت به تو قول پادشاهی را داده بود. حالا، برادر بزرگترت زمام امور را به دست گرفته است. فکر می‌کند شانس و وجود دارد.

پیرمرد حرفش را فراموش کرده است. مردم فراموش کرده‌اند. و کسانی که به یاد دارند، سعی می‌کنند بازی قدرت را انجام دهند.

چه کسی بیشتر از همه احتمال دارد که من را در جایگاه بالایی قرار دهد؟ سلیمان، تو چه کار می‌کنی؟ منتظر می‌مانی تا خدا حرکتش را انجام دهد. در عهد عتیق، صبر کردن و توکل مترادف هستند. منتظر خداوند باش.

فکر می‌کنم همه ما اشعیا ۴۰ و ۳۱ را به یاد داریم. کسانی که به خداوند توکل می‌کنند، قدرت خود را تجدید خواهند کرد. ای بابا، من باید اینجا کاری انجام دهم.

برای جلوگیری از ادونیا چه کار کنم؟ اینجا چه کار کنم؟ او یوآب را با خود دارد، و ابینیا را. وای، اینجا چه کار کنیم؟ نه. هیچ اثری از آن نیست.

و وقتی به تخت سلطنت می‌رسید، این برادر بزرگتر است، کسی که از یک منظر، حق تاج و تخت را دارد. او با تلاش برای تصاحب آن، خود را در موقعیت اشتباهی قرار داده است. فقط او را بکشید.

او را از سر راه بردارید. نه. همانطور که گفتم، دوباره، احتمالاً الان دو هفته پیش، داستان سلیمان بسیار پیچیده است.

اما اینجا، فکر می‌کنم ما سلیمان را در بهترین حالت می‌بینیم. من مجبور نیستم وعده‌های خدا را محقق کنم. من فکر می‌کنم خدا آنقدر بزرگ است که وعده‌های خودش را محقق کند.

داوود. آیا فکر می‌کنی سلیمان بخشی از این را صرفاً از داستان پدرش در برخورد با شائول آموخته است؟ بله، فکر می‌کنم احتمالش زیاد است. و شما این را بارها و بارها در مورد داوود می‌بینید.

منظورم این است که در داستان شائول، وقتی شائول برای قضای حاجت به غار می‌آید و در حالی که چمباتمه زده و ردایش پشت سرش است، به دست داوود تسلیم می‌شود، افرادش می‌گویند: داوود، داوود، این هم از این. خدا او را به دست تو سپرده است. برو و او را بکش.

او را بکش. من به پادشاه برگزیده خداوند دست نخواهم زد. من پادشاه برگزیده را برکنار نخواهم کرد، قبل از اینکه خداوند پادشاه برگزیده را برکنار کند.

وای. بله، من فکر می‌کنم به احتمال زیاد او داستان را شنیده و درس‌هایی آموخته است. چه چیز دیگری می‌توانیم در مورد اینکه خدا در چنین موقعیت پیچیده‌ای به اهداف خود دست یافته است، بگوییم؟ چه؟ فرض کنید، فرض کنید سلیمان بدون هیچ یک از این اتفاقات پادشاه می‌شد.

او با چه چیزی روبرو خواهد شد؟ او با ستون پنجم در دربار خود روبرو خواهد شد. او با یک برادر ناراضی روبرو خواهد شد. او با یک ژنرال و یک کاهن اعظم روبرو خواهد شد که از پادشاه بودن او اصلاً راضی نیست.

همانطور که در فصل بعد خواهیم دید، به همه این موارد پرداخته خواهد شد. شاید دقیقاً به این دلیل که ادونیا عجولانه تلاش کرد تا خود را پادشاه کند. در آن صورت یک ستون پنجم در دربار وجود می‌داشت.

و حالا دیگر اینطور نخواهد بود. باز هم، این به این معنی نیست که خدا آن را طراحی کرده است. اما دقیقاً همان چیزی را می‌گوید که کتاب پیدایش با آن به پایان می‌رسد.

تو قصد بدی داشتی، اما خدا قصد خوبی داشت. این خلاقیت باشکوه خداست که می‌تواند بدترین چیزها را بگیرد و از آنها برای خیر استفاده کند. خب، حالا کلی از آن برایت داریم، نه؟ مطمئناً داریم.

آره، قراره چی به دست بیاری؟ از این طریق چی به دست میاری؟ آره، آره. اما خب، همینه دیگه - یه داوود. که می‌تونه با متانت و آرامش، مغلوب شدن رو بپذیره.

سلیمان کسی است که لازم نیست از اولین فرصت برای کشتن حریفش استفاده کند. و در تمام این ماجرا، خداوند سلیمان را به روش‌هایی بر تخت سلطنت می‌نشانند که در غیر این صورت ممکن نبود اتفاق بیفتد. او در حال کار است.

بله؟ فکر می‌کنید اگر داوود در قبال خانواده‌اش اینقدر منفعل نبود، شاید برخی از این اتفاقات... کاملاً بله، سوال این بود که اگر داوود در قبال خانواده‌اش اینقدر منفعل نبود، آیا برخی از این اتفاقات نمی‌افتاد؟ بله، فکر می‌کنم دقیقاً نکته همین است که می‌گوید داوود هرگز به ادونیا نگفت، چرا این کار را می‌کنی؟ بنابراین، فکر می‌کنم کاملاً درست است. و فکر می‌کنم، به یک معنا، به همین دلیل است که شمشیر از خانه داوود دور نشد.

چون داوود، که با بتشبع و اوریا گناه کرده بود، حالا کاملاً واضح است که نمی‌تواند خانواده‌ی خودش را تنبیه کند. و بله، فکر می‌کنم بدون شک، کتاب مقدس می‌گوید که این اتفاق نباید به این شکل می‌افتاد. بله.

باشه، سوال یا نظر دیگه‌ای داری؟ داشتم فکر می‌کردم، خود داوود هم خارج از ترتیب انتخاب شد. بله. و بنی‌اسرائیل سابقه‌ای دارند که خدا ترتیب انسان را انتخاب نکرده است.

بله. انسان به ظاهر نگاه می‌کند و خدا به دل. بله.

من فکر می‌کنم شاید آنها توانستند آن را بیشتر بپذیرند زیرا خدا واقعاً مداخله کرد و آنها آن را دیدند و تاریخ خود را می‌دانستند. بله، بله، بله. بسیاری از مفسران به این موارد، به خصوص فصل‌های اول و دوم، به عنوان نمونه‌هایی از دسیسه‌های درباری نگاه می‌کنند، مانند اینکه بتشبع و ناتان کاری را انجام دادند.

من فکر نمی‌کنم که این موضوع بتواند درست باشد، هم با توجه به تواریخ و هم به این دلیل که ادونیا به وضوح می‌داند که کاری را انجام می‌دهد که باید مخفیانه انجام دهد. خب، چرا؟ مگر اینکه واقعاً به یاد داشته باشد که خدا سلیمان را انتخاب کرده است. جری؟ خب، رئیس جمهور بعدی ما در سال ۲۰۲۵ چه کسی خواهد بود؟ بگذارید این را بگویم.

خدا راه خودش را خواهد رفت. و کسی گفت، خدا ممکن است به ما حکومتی بدهد که مردم لیاقتش را دارند. ای وای.

اما خدا را شکر، خدا را شکر، ما بندگان خدای زنده هستیم، و هر چه پیش آید، او برای اهداف نیک خود به انجام خواهد رساند. او می‌گوید که پادشاهی‌ها را برپا می‌کند، و آنها را به زمین می‌زند. بله، بله، بله.

ما ۲۰۰ سال فرض کرده‌ایم که این دموکراسی منظم، هنجار بوده است. خب، در واقع، در تاریخ جهان، این یکی از عجیب‌ترین چیزهایی است که تا به حال اتفاق افتاده است. پس، بله.

اما خدا پروردگار است. خدا پروردگار است. بسیار خب.

هفته‌ی بعد، فصل دوم. ما یک فصل کامل را می‌نویسیم.